

کاترین تیت | ترجمه بهار سرلک

پدرم برتراند راسل

www.ketab.ir



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

سرشناسه: تیت، کاتارین، ۱۹۲۳-م./ 1923- Tait, Katharine
 عنوان و نام پدیدآور: پدرم برتراند راسل / کاترین تیت / ترجمه بهار سرلک
 مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۳۹۹
 مشخصات ظاهری: ۲۸۰ ص
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۷۶۳-۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: My Father, Bertrand Russell, 1975
 موضوع: راسل، برتراند، ۱۸۷۲ - ۱۹۷۰ م.
 شناسه افزوده: سرلک، بهار، ۱۳۶۷ - مترجم
 رده بندی کنگره: B۱۶۴۹
 رده بندی دیویی: ۱۹۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۴۰۰۷۳



■ پدرم برتراند راسل

کاترین تیت	ترجمه بهار سرلک
آماده سازی و تولید:	بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
طراحی گرافیک: پرویز بیانی	چاپ: دالا هو
نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۰، ۱۱۰۰ نسخه	

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.
 هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

www.parsehbook.com / info@parsehbook.com

@ketabeparseh

فروشگاه: تهران، خیابان ولیعصر، روبروی دوراهی یوسف آباد، پلاک ۱۹۴۱

تلفن: ۸۸۹۱۸۹۴

فهرست

۱۱	مقدمه
	پدرم: برتراند راسل
۱۷	باغ عدن
۶۳	پیشینه
۸۹	«نسلی بی پروا که برکشیده آزادی است»
۱۰۳	مدرسه بیکن هیل
۱۴۳	جدایی
۱۸۵	کالیفرنیا
۲۱۱	پنسیلوانیا
۲۲۷	بازگشت به خانه
۲۳۷	تغییر کیش
۲۵۷	سال‌های آخر
۲۷۳	تصاویر

مقدمه

زندگی کسی که پدرش برتراند راسل باشد چه حس و حالی دارد؟ آیا او آدمی خشک، سرد و تحلیل‌گر بود؟ وقتی با مسائل پیچیده فلسفی کلنجار می‌رفت یا کتاب‌های بی‌شمارش را می‌نوشت، مجبور بودیم سکوت مطلق خانه را نشکنیم؟ آن قدر نگاه از بالا داشت که مسائل پیش پا افتاده فرزندانش دغدغه‌اش نبود؟ دقیقاً چطور پدری بود؟

در تمام طول زندگی‌ام مردم از این دست سؤال‌ها زیاد کرده‌اند و بیخودی خودم را به تقلای انداخته‌ام تا پاسخی مختصر و صادقانه بدهم. در این قبیل سؤال‌ها، دو سؤال متفاوت که هر کدام پاسخ‌های متفاوتی را می‌طلبند با هم ادغام شده‌اند.

مردم می‌پرسند: «برتراند راسل چگونه پدری بود؟» می‌توانم این سؤال را با توصیف رفتارهایش جواب بدهم؛ اینکه چه ظاهری داشت، چه می‌گفت، چه صبحانه‌ای می‌خورد، وقتی رفتار بدی از ما سر می‌زد او چه می‌کرد. اما پاسخ سؤال «زندگی کسی که پدرش برتراند راسل باشد چه حس و حالی

دارد؟» توصیف‌های بیشتری می‌طلبید؛ حال و هوای خانه‌مان چطور بود؟ چه تأثیری بر ما می‌گذاشت؟ حالا، پس از گذشت این همه سال، چه احساسی نسبت به آن دارم؟

یک بار کسی از من پرسید آیا تا به حال با پدرم بگو مگو کرده‌ام؟ به نظرم سؤالی احمقانه بود چون مگر می‌شود آدم با پدرش بگو مگو نکند. ذهن پدرم مثل تیغ تیز و مثل تله فولادین سریع عمل می‌کرد و مشخصاً سرمایه پدرم دانش بی‌حد و حصرش بود. هرگز ندیده و نشنیده بودم کسی در مشاجره‌ای بر او پیروز شود.

خیلی وقت‌ها با لبی خندان حکایت سقراط و سوفیست (یا نمی‌دانم، اسمش سوفیست و جوانک جاهل بود یا چی؟) را برایمان نقل می‌کرد که بگوید سقراط چه حرام‌لقمه‌ای بوده. داستان از این قرار بود:

سقراط: این سگ شماست؟

سوفیست: بله، سگ منه.

سقراط: ماده است؟

سوفیست: بله، ماده است.

سقراط: مادر شده؟

سوفیست: بله، مادر شده.

سقراط: پس سگ شما و مادر شماست و شما هم حرام‌لقمه‌ای.

زمانی سگی داشتیم (به نام شِری) که به پیاده‌روی می‌بردیمش و او شامه‌اش را به کار می‌گرفت و خرگوش‌ها را دنبال می‌کرد. ما موجوداتِ دوپا به جای بینی‌مان از چشم‌هایمان استفاده می‌کردیم و مسیر خرگوش را می‌دیدیم اما شِری که بینی‌اش را روی زمین می‌کشید و می‌دوید، چیزی نمی‌دید تا اینکه به عطر دلپذیر خرگوش می‌رسید. شِری، سگی که نژادش را بیشتر برای زیبایی پرورش داده بودند تا هوش، همیشه به آن مسیری که خرگوش از آنجا آمده

بود می‌رفت و نه مسیری که خرگوش طی کرده بود. بدو بدوهای شری مایه سرگرمی مان می‌شد و سرمان را بالا می‌گرفتیم و دنبالش می‌کردیم؛ به سگ بیچاره می‌خندیدیم که چرا نمی‌داند و نمی‌تواند چشم‌هایش را به کار بگیرد؛ یعنی دقیقاً همان کاری که خودمان می‌کردیم. اما در خلوت، خودم را با سگ یکی می‌دانستم و دلم می‌سوخت که تحقیرش می‌کردیم. شری احمق نبود، سگ بود و مثل سگ‌ها رفتار می‌کرد.

زندگی کسی هم که پدرش برتراند راسل باشد، چنین حس و حالی دارد.